

موضوع تحقیق :

تعریف و اثبات عصمت

پیامبران و امامان

عصمت پیامبران و امامان دوازده گانه ، رکن رکن تفکر شیعه و از ضروریات این مذهب است . در تعریف عصمت بین عالمان شیعه اختلافاتی وجود دارد ، اما نوع ادله ای که برای اثبات ضرورت عصمت پیامبران و امامان می آورند ، ناخود آگاه آنان را به تعریف واحدی از عصمت می رساند که در آن ، مصونیت از هر گونه گناه ، خطا و لغزش (بزرگ یا کوچک، عمدی یا سهوی) و در تمام عرصه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی مندرج می باشد .

### از دیدگاه آقای مصباح یزدی :

منظور از معصوم بودن پیامبران یا بعضی دیگر از انسانها تنها عدم ارتکاب گناه نیست ، زیرا ممکن است یک فرد عادی هم مرتکب گناهی نشود .... بلکه منظور این است که شخص ، دارای ملکه نفسانی نیرومندی باشد که در سخت ترین شرایط هم او را از ارتکاب گناه باز دارد . ملکه ای که از آگاهی کامل و دائم به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی حاصل می گردد . و چون چنین ملکه ای با عنایت خاص الهی تحقق می یابد، فاعلیت آن به خدای متعال نسبت داده می شود.<sup>۱</sup>

منظور از گناه که شخص معصوم مصونیت از ارتکاب آن دارد، عملی است که در لسان فقه،

حرام نامیده می شود و همچنین ترک عملی است که در لسان فقه واجب شمرده می شود.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مصباح یزدی ، محمد تقی : آموزش عقاید ، ص ۲۳۷

<sup>۲</sup> - پیشین ، ص ۲۳۸

## از دیدگاه آقای جعفر سبحانی :

عصمت به معنی مصونیت بوده و در باب نبوت دارای مراتب زیر است :

الف . عصمت در مقام دریافت ، حفظ و ابلاغ وحی

ب . عصمت از معصیت و گناه

ج . عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی<sup>۱</sup>

البته مصونیت از خطا در « مسائل عادی زندگی » ، « داوری در منازعات » ، « تشخیص موضوعات احکام دینی » و حتی مصونیت از « برخی بیماری های جسمی ... که مایه تنفر و انزجار مردم می گردد » نیز از دیدگاه آقای سبحانی در تعریف عصمت گنجانده شده است .

## از دیدگاه آقای ابراهیم امینی :

« عصمت عبارت است از یک نیروی فوق العاده باطنی و یک صفت نیرومند نفسانی که در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رویت ملکوت و باطن عالم وجود حاصل می شود. این نیروی فوق العاده غیبی در هر کسی وجود پیدا کرد از مطلق خطا و گناه معصوم خواهد بود و از جهات مختلف بیمه شده است :

۱. در مقام تلقی وحی و درک واقعیات خطا نمی کند.

۲. در مقام ضبط و نگهداری احکام و قوانین اشتباه و سهو ندارد.

۳. در مقام ابلاغ و اظهار احکام مرتکب اشتباه و گناه نمی شود.

<sup>۱</sup> - سبحانی ، جعفر : منشور عقاید امامیه ، ص ۱۱۰

۴- در مقام عمل از لغزشهای عمدی و سهوی مصونیت دارد. هرگز گناه نمی کند و احتمال خطا و گناه در باره اش صفر است.<sup>۱</sup>

دیدیم که از نظر آقایان امی نی و سبحانی ، عصمت عبارتست از مصونیت از هر گونه گناه و خطا و لغزش ( چه عمدی و چه سهوی ) و در تمام عرصه های زندگی فردی و اجتماعی ، اما از نظر آقای مصباح یزدی ، عصمت فقط به معنی مصونیت از ارتکاب گناه است ، آن هم گناهی که در لسان فقه گناه شمرده شود نه هر گونه گناهی . در ضمن از نظر قاطبه علمای شیعه پیامبران و امامان ، از همان آغاز زندگی ( یعنی تولد و طفولیت ) تا آخر عمر معصوم هستند، نه اینکه بعد از نبوت یا امامت معصوم شوند . پس به طور خلاصه نظریه عصمت از

دیدگاه شیعه چنین است :

« پیامبران و امامان دوازده گانه ، در تمام طول عمر معصوم هستند . »

### ادله عقلی عصمت پیامبران ( و امامان )

در اینجا به چند نمونه از ادله عقلی شیعه که در آنها سعی شده است تا ضرورت عقلی

عصمت پیامبران اثبات شود ، اشاره می کنیم و به نقد آنها می پردازیم .

**دلیل اول** « پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت ، از هر گونه گناه و لغزش مصونیت دارند و

اصولا هدف از بعثت پیامبران در صورتی تحقق می پذیرد که آنان از چنین مصونیتی برخوردار باشند .

۱- امینی ، ابراهیم : بررسی مسائل کلی امامت ، ص ۱۷۱

زیرا اگر آنان به احکام الهی که خود ابلاغ می کنند دقیقاً پایبند نباشند ، اعتماد به صدق گفتار آنها از می ان می رود و در نتیجه هدف نبوت تحقق نمی یابد .<sup>۱</sup>

« عصمت برای پیامبران لازم است تا وثوق به گفتار آنها حاصل شود و غرض از

نبوت تحقق یابد»<sup>۱</sup>

دلیل فوق از جهات گوناگون قابل خدشه است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱. این استدلال اگر هم درست و کامل باشد فقط ضرورت مصونیت از گناهان عمدی آن هم گناهانی که در ملأعام و در انظار مردم انجام گیرد را اثبات می کند ، نه گناهانی که در اثر غفلت و سهو و نسیان گاهی گریبانگیر آدمی می شود و نه گناهان پنهانی و دور از چشم مردم وجود سهو و نسیان و ابتلا به غفلتهای آنی و زودگذر در انسان امری طبیعی و مورد قبول همه است و هیچ کس تنها به دلیل اینکه گاهی در اثر سهو و فراموشی مرتکب بعضی گناهان خصوصاً گناهان کوچک می شود ، مورد بی اعتمادی مردم قرار نمی گیرد . آری اگر شخصی غرق در گناه بوده و آلودگی او به رذائل اخلاقی ( کماً و کیفاً ) در سطح بالایی باشد به او نمی توان اعتماد و اطمینان کرد و اگر چنین شخصی ادعای پیامبری کند ، ادعایش مورد پذیرش مردم قرار نمی گیرد . اما اگر یک انسان وارسته و متصف به صفات نیک انسانی و آراسته به فضائل اخلاقی که هر چند معصوم نیست ، اما در مجموع انسان پاک و با فضیلتی است و مردم او را به عنوان یک انسان سالم و خوب می شناسند ، ادعای پیامبری

<sup>۱</sup> - سبحانی ، جعفر : منشور عقاید امامیه ، ص ۱۱۱

کند ، ادعای او مورد توجه و تأمل قرار می گیرد و در مردم تأثیر می گذارد، مضافاً بر اینکه پیامبر فقط ادعای پیامبری نمی کند، بلکه برای اثبات پیامبری خود دلایل و براهین و معجزاتی هم به مردم ارائه می دهد و همی ن معجزات به علاوه جاذبه معنوی و تاثیر کلامش در بیدار کردن فطرت خفته انسانها اطمینان مردم نسبت به پیامبر را جلب می کند . پس از آن هم اگر خود پیامبر مرتباً و به دفعات ، احکام الهی را نقض کرده و مرتکب معاصی و یا اعمال زشت و ناپسند ( آن هم به طور عمد و در حضور دیگران ) شود ، ممکن است پیامبری او زیر سؤال برود و مردم به صدق گفتار او شک کنند . اما اگر فقط به در موارد بسیار اندک و در اثر سهو و فراموشی مرتکب بعضی از گناهان شود ، دلیلی ندارد که مردم به صداقت او در ادعایش ( مبنی بر نبوت ) شک کنند . در این استدلال فرض بر این است که برای انسان فقط و فقط دو حال وجود دارد : ۱. غرق بودن در گناه و آلودگی های اخلاقی ۲. معصوم بودن . به عبارتی دیگر گویا هر انسانی یا معصوم است یا غرق در گناه . و بعد گفته اند اگر کسی غرق در گناه باشد ، مردم به صدق گفتار او اعتماد و اطمینان نخواهند کرد پس کسی که مدعی پیامبری است باید معصوم باشد تا مردم به او اعتماد کنند و هدف از نبوت حاصل گردد . غافل از اینکه در اینجا حالت سومی هم هست و آن اینکه شخص مدعی پیامبری ، اگر چه معصوم نیست ، اما غرق در گناه و آلودگی های اخلاقی هم نیست و در مجموع انسان پاک و وارسته ای است و به دلیل همی ن وارسنگی و پاکی و صداقت و

امانتداری و جاذبه معنوی که دارد، مردم نسبت به او احساس محبت و اطمینان می کنند و ادعای چنین شخصی مبنی بر نبوت = که علاوه بر سابقه خوب و جایگاهی در دل مردم دارد، برای اثبات ادعای خود معجزه هم می آورد = زمینی تا آسمان فرق دارد با ادعای یک شخص فاسق و گناهکار ( یا حتی عادی ) که هیچ جایگاهی که در دل مردم ندارد و در ضمن برای اثبات ادعای خود ، نمی تواند معجزه ای ارائه دهد .

۲. همان طور که در ابتدای بند پیشین آوردیم ، این استدلال حداکثر ضرورت عصمت ظاهری پیامبران را اثبات می کند . به عبارت دیگر اگر اعتماد مردم را مبنا قرار دهیم کافی است شخص مدعی پیامبری ، انسانی ظاهر الصلاح باشد یعنی در ملاء عام و در انظار مردم مرتکب گناهان یا اعمال زشت و ناپسند نشود، تا مردم به او اطمینان کنند . اما ضرورتی ندارد که شخص ، از هر گونه خطا و لغزش و گناهی = چه در ظاهر و چه در پنهان - مصون باشد . پس این دلیل ، ناتمام است .

۳. استدلال فوق اگر هم درست و تمام باشد فقط ضرورت عصمت از گناه را اثبات می کند نه عصمت از خطا و اشتباه ، و این نکته مهمی است . پیامبران همواره اعلام می کنند که ما هم بشری مثل شما و همه افراد نوع بشر هستیم و تنها فرق ما با شما این است که به ما وحی می شود . محتوای وحی الهی هم ، همان چیزی است که در کتب آسمانی آمده است یعنی مجموعه ای از معارف الهی و دستورات و احکام کلی که دینداران ، مکلفند به آنها عمل

کنند . پیامبران هیچگاه اعلام نمی کنند که تمام اعمال و حرکات ریز و درشت ما ( حتی در حوزه زندگی فردی و خصوصی ) به راهنمایی وحی انجام می شود ، تا اگر مردم خطایی در اعمال او دیدند ( مثلا اشتباه در انتخاب همسر ) نسبت به ادعاهای او شک کنند . بنابراین به عنوان مثال ، اگر پیامبر اسلام (ص) در انتخاب نگهبانان لایق و امانتدار و مطیع ، در سپردن تنگه کوه احد به آنها اشتباه کند و این اشتباه باعث شکست در جنگ شود ، هیچکس نسبت به پیامبر بودن آن حضرت شک نمی کند ، چرا که آن حضرت مدعی نبوده است که سپردن این امر به افراد مذکور ، به فرمان خدا و از طریق وحی بوده است .

۴. دلیل مذکور ، با این مدعا که صفت عصمت قابل شناسایی توسط مردم نیست ، در تناقض آشکار است . همان طور که می دانیم بنا به ادعای شیعه ، امام و جانشین پیامبر (ص) باید معصوم باشد و چون صفت عصمت ، قابل تشخیص و شناسایی توسط مردم نیست ، پس امامت باید با نصب الهی و معرفی پیامبر ( یا امام معصوم قبلی ) تحقق یابد. به عبارت دیگر امامت باید منصوص باشد . اما در این استدلال ، گفته می شود که اگر پیامبری معصوم نباشد ، مردم به او اعتماد نمی کنند و لذا غرض از نبوت حاصل نمی شود. سؤال این است که مردم چگونه می توانند به عصمت شخص پی ببرند تا بعد از آن ، ادعای او مبنی بر نبوت را بپذیرند و به او اعتماد کنند ؟ آنچه مردم می توانند به آن پی ببرند حداکثر ، این است که از فلان شخص ( که اکنون مدعی نبوت است ) تاکنون گناه یا خطا یا عمل زشتی دیده نشده است . اما همه می دانیم که این با عصمت فرق دارد . ممکن است آن شخص در خلوت و پنهانی

مرتکب اعمال زشت و ناپسندی شده، اما مردم خبر نداشته باشند. پس راهی برای اثبات عصمت یک شخص برای مردم وجود ندارد. حال چگونه است که مردم - بدون آنکه بتوانند به عصمت کسی اطمینان پیدا کنند - دعوت پیامبران را می پذیرند و به آنها اعتماد و اطمینان می کنند؟

۵- و آخرین اشکال این است که اگر دلیل مذکور درست باشد، لازم می آید که عصمت را نه تنها در پیامبران (وامامان) بلکه در عالمان، مجتهدان، قضات، فرماندهان نظامی، زمامداران و هر انسانی که مقام یا شغل مهم و حساسی دارد نیز شرط بدانیم. چرا که با همین روش می توان چنین استدلال کرد که اگر مجتهد معصوم نباشد، مردم نمی توانند به او اعتماد کنند و زمام امور آخرت خود را با تقلید از او به دست او بسپارند. همین طور اگر قاضی معصوم نباشد، مردم نمی توانند به او اعتماد کنند و در منازعات و اختلاقاتی که جان و مال و آبرو و حیثیت آنها در خطر است، به او رجوع کنند. پس ضرورت دارد که قاضی هم معصوم باشد! و حتی شهود نیز باید معصوم باشند، چرا که اگر معصوم نباشند نمی توان به صدق گفتار آنان و ثوق پیدا کرد و می دانیم که شهادت دروغ آنها ممکن است جان و مال و حیثیت و آبروی انسانهای بی گناهی را به خطر اندازد و این در منازعات کلان و درسطوح بالای حکومت و جامعه آشکارتر می شود. زیرا ممکن است قضاوت غلط و ناعادلانه قاضی و شهادت دروغ شاهدان، ضربه بزرگی به حکومت و جامعه بزند و چوب این گناه را می لیونها انسان بی گناه و مظلوم بخورند. ممکن است در مورد شرط عصمت در مجتهدین و

مراجع تقلید بگویند که امامان معصوم در احادیث و روایاتی به ما دستور داده‌اند که در زمان غیبت به مجتهدین رجوع کنیم. اما سؤال این است که اولاً چه کسانی این احادیث را برای ما نقل کرده‌اند؟ لاجرم مستحضر هستید که ناقلان این احادیث، همان فقیهان و مجتهدان هستند که همه غیر معصومند. حال چگونه می‌توان به صدق گفتار آنها وثوق پیدا کرد؟ مخصوصاً اگر به این مطلب توجه کنیم که در این «ادعاها» آنان ذینفع هم هستند. پس بنا به منطقی شیعه باید گفت: «عصمت در فقها لازم و ضروری است تا وثوق به گفتار آنها حاصل آید» ثانیاً چگونه ممکن است امامان معصوم با دستورات خود، قواعد عقلی و منطقی را نقض کنند؟!

**دلیل دوم.** هدف اصلی از بعثت ایشان [ پیامبران ] راهنمایی بشر بسوی حقایق و وظایفی است که خدای تعالی برای انسانها تعیین فرموده است و ایشان در حقیقت نمایندگان الهی در می‌ان بشر هستند، که باید دیگران را به راه راست هدایت کنند. حال اگر چنین نمایندگان و سفیرانی پای بند به دستورات الهی نباشند و خودشان بر خلاف محتوای رسالتشان عمل کنند، مردم رفتار ایشان را بیانی مناقض با گفتارشان تلقی می‌کنند و دیگر به گفتارشان هم اعتماد لازم را پیدا نمی‌کنند و در نتیجه، هدف از بعثت ایشان بطور کامل تحقق نخواهد یافت. پس حکمت و لطف الهی اقتضاء دارد که پیامبران، افرادی پاک و معصوم از گناه باشند و حتی کار ناشایسته‌ای از روی سهو و نسیان از ایشان سرنیزد تا مردم گمان نکنند که ادعای سهو و نسیان را بهانه‌ای برای ارتکاب گناه قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - مصباح یزدی، محمد تقی: آموزش عقاید، ص ۲۴۳

باز هم می گوئیم اگر پیامبران خودشان «پای بند به دستورات الهی نباشند»، مردم دیگر به آنها اعتماد نخواهند کرد، اما اگر پای بند باشند ولی در موارد استثنایی آن هم نه به صورت عمد، بلکه از روی سهو و نسیان پایشان بلغزد و مرتکب گناهی شوند لکن زود توبه و استغفار کرده و در تدارک جبران آن باشند، مردم به هیچ وجه اعتمادشان را نسبت آنها از دست نمی دهند. این دلیل (مانند دلیل قبل) حداکثر چیزی را که می تواند اثبات کند این است که پیامبران و پیشوایان دین نباید افرادی لاابالی و بی قید و بند باشند، اما لاابالی بودن نقیض عصمت نیست تا با رد آن، ضرورتاً عصمت را نتیجه بگیریم بلکه ضد آن است و بین این دو، شقوق دیگری هم وجود دارد که حداقل بعضی از این شقوق سلب کننده اعتماد مردم نسبت به پیامبران نمی شود. در مورد مصونیت از هر گونه سهو و نسیان هم داستان از همین قرار است. اگر سهو و نسیان به دفعات زیاد و به طور مکرر باعث انجام کارهای ناشایست شود، ممکن است سلب اعتماد مردم را به دنبال بیاورد. اما در موارد کم و استثنایی هیچگاه باعث سلب اعتماد مردم نمی شود. چرا که مردم پیامبر را بشری مانند خود می دانند و سهو و نسیان (در حد متعارف) را امری طبیعی قلمداد می کنند.

دلیل سوم: [پیامبران] علاوه بر اینکه موظفند محتوای وحی و رسالت خود را به مردم ابلاغ کنند و راه درست را به ایشان نشان دهند، همچنین وظیفه دارند که به ترکیه و تربیت مردم پردازند و افراد مستعد را تا آخرین مرحله کمال انسانی برسانند. به دیگر سخن: ایشان علاوه بر وظیفه تعلیم و راهنمایی، وظیفه تربیت و راهبری را نیز به عهده دارند، آن هم تربیتی همگانی که شامل

مستعدترین و برجسته ترین افراد جامعه نیز می شود و چنین مقامی در خور کسانی است که به عالی ترین مدارج کمال انسانی رسیده باشند و دارای کامل ترین ملکات نفسانی (ملکه عصمت) باشند.<sup>۱</sup>

این استدلال چیزی بیش از این را اثبات نمی کند که پیامبران باید از بین بهترین و با فضیلت ترین و رشد یافته ترین انسانها انتخاب شوند، تا بتوانند به اصلاح و تربیت معنوی مردم پردازند اما ضرورت عصمت آنها را اثبات نمی کند. چرا که بالاتر یا کامل تر از همه بودن، لزوماً به معنای معصوم بودن نیست. در این دلیل گفته شده است که پیامبران آمده اند با تزکیه و تربیت مردم «افراد مستعد را تا آخرین مرحله کمال انسانی برسانند» این درست است، اما ضرورتی ندارد که پیامبران، خود به چنین مرحله ای (یعنی آخرین مرحله کمال انسانی) رسیده باشند تا بتوانند دست انسانها را گرفته و از پله های کمال بالا ببرند. چرا که خود پیامبران می توانند در حال پیمودن مراحل کمال باشند و سرعت سیرشان هم — به دلیل خاص الهی — از دیگران بالاتر باشد. آیا در چنین فرضی، آنها نمی توانند مردم را هدایت و راهبری کرده و دست افراد مستعد را گرفته و از پله های کمال بالا ببرند؟ درست مثل معلمی که دانش و سوادش در حد دیپلم بوده و در حال تدریس در مقطع راهنمایی است. چنین معلمی اگر خودش همواره در همان سطح باقی بماند و رشد نکند، نمی تواند شاگردانش را تا مرحله ای بالاتر از دیپلم برساند. اما اگر به موازات تدریس، خودش هم

<sup>۱</sup> - پیشین، ص ۲۴۳

درس بخواند و پیشرفت کند و مدارج علمی را یکی پس از دیگری طی کند. می تواند شاگردانش را تا مراحل بالای دانشگاهی هم برساند. پس ضرورتی ندارد که یک معلم حتما بالاترین مدارج علمی را طی کرده باشد تا بتواند به دانش آموزان دوره راهنمایی یا دبیرستان و حتی دانشگاه درس بدهد. اگر جاده دانش و معرفت را جاده ای بی انتها بدانیم، می توانیم فرض کنیم که همواره کسانی در این جاده جلوتر و سریع تر از دیگران سیر می کنند، بدون اینکه به انتهای آن (یعنی علم به ما کان و مایکون، و معرفت مصون از خطا) رسیده باشند. در کمالات معنوی نیز داستان به همین قرار است. آنچه ضرورت دارد این است که مربی بالاتر از شاگرد باشد و در ضمن خودش نیز در حال رشد و کمال و سیر مقامات معنوی باشد تا این برتری همی شه حفظ شود. اما این دلیل قسمت مکملی هم دارد:

افزون بر این، اساساً نقش رفتار مربی در تربیت دیگران بسی مهمتر از نقش گفتار اوست و کسی که از نظر رفتار، نقصها و کمبودهایی داشته باشد، گفتارش هم تاثیر مطلوب نمی بخشد. پس هنگامی هدف الهی از بعثت پیامبران به عنوان مربیان جامعه، بطور کامل تحقق می یابد که ایشان از هر گونه لغزش در گفتار و کردارشان مصون باشند.<sup>۱</sup>

باز هم در نقد این دلیل می گوئیم اگر نقصها و کمبودها زیاد باشند و مربی خودش مکرراً و به دفعات مرتکب اعمال زشت و رفتارهای دون شأن یک مربی شود، گفتارش

<sup>۱</sup> - پیشین، ص ۲۴۴

تاثیر مطلوب را نخواهد داشت اما اگر این موارد بسیار کم و بطور استثنایی و آن هم از روی سهو و نسیان پیش بیاید ، مانع از آن نخواهد شد که گفتار مربی تاثیر مطلوب داشته باشد .

تا اینجا ادله عقلی عصمت بیشتر بر روی ضرورت مصونیت از گناهان و اعمال زشت و ناپسند تاکید داشتند . اما عالمان شیعه برای اثبات ضرورت عصمت و مصونیت از خطا و لغزش در امور زندگی فردی و اجتماعی و حتی مسائل عادی و پیش پا افتاده زندگی خانوادگی و خصوصی نیز ادله ای اقامه کرده اند که به یک نمونه آن اشاره می کنیم :

در ذهن غالب افراد ، خطا در اینگونه مسائل با خطا در احکام دینی ملازمه دارد. در نتیجه ارتکاب خطا در این مسائل ، اطمینان مردم را نسبت به شخص پیامبر خدشه دار ساخته و نهایتاً مایه خدشه دار شدن غرض بعثت می گردد.<sup>۱</sup>

منظور این است که اگر پیامبر در مسائل عادی زندگی و یا در مسائل اجتماعی ، خطا کند ، مردم او را جایزالخطا دانسته و نسبت به تعالیم دینی او هم شک می کنند و از خود می پرسند: از کجا معلوم که در اینجا هم خطا نکرده باشد . پس لازم است که پیامبر (و امام) در همه ماحل و شؤون زندگی فردی و اجتماعی از هرگونه خطا و لغزش و سهو و نسیان مصون باشد . زیرا هرگونه خطا و سهو و نسیانی ، ممکن است از طرف مردم به تعالیم دینی او هم تسری داده شود و بدین ترتیب اعتماد مردم از او سلب گردد . اما این استدلال هنگامی درست است که پیامبران مدعی باشند که منشأ تمام حرکات و سکانات و گفتار و

<sup>۱</sup> - سبحانی ، جعفر : منشور عقاید امامیه ، ص ۱۱۳

کردارشان وحی الهی است . آری در چنین صورتی اگر مردم در امور زندگی شخصی یا اجتماعی پیامبر خطا و لغزشی را مشاهده کنند، با خود خواهند گفت که از کجا معلوم در تعالیم دینی او هم اشتباهی رخ نداده باشد. اما اگر پیامبران چنین ادعایی نداشته باشند و به مردم بگویند که فقط احکام الهی و حقایق دینی به ما وحی می شود ، اما زندگی روزمره ما مانند همه انسانهای دیگر است ، هیچگاه مردم حکم این دو مورد را با هم خلط نمی کنند و بین این دو حوزه تفکیک قائل می شوند و آنچه در عالم واقع رخ داده است نیز همین است که پیامبران ، مدعی آوردن تعالیم دینی از طرف خدا و از طریق وحی بوده اند و هرگز ادعا نکرده اند که در مسائل عادی زندگی نیز به آنها وحی می شود. مردم نیز می دانند که پیامبران امور عادی زندگی را با اتکاء به عقل عرفی و دانش و تجربه بشری انجام می دهند و لذا خطا و لغزش در این امور را طبیعی می دانند . در جنگ احد ، نظر بسیاری از اصحاب و یاران پیامبر (ص) این بود که ایشان در انتخاب تاکتیک جنگی اشتباه می کنند و کار درست این اس که از شهر خارج شده و در منطقه کوه احد با دشمن درگیر شوند . این اصحاب بزرگ ، با آنکه پیامبر (ص) را در امور زندگی فردی و اجتماعی و حکومتی و ... جایز الخطا می دانستند ، اما به پیامبری او هم ایمان داشتند . شیخ صدوق - عالم بزرگ شیعه - معتقد است که پیامبر (ص) در مواردی (در هنگام نماز) دچار سهو شده است ، اما باز هم به نبوت پیامبر (ص) اعتماد دارد . از مجموع مطالبی که در نقد ادله عقلی ضرورت عصمت انبیاء (در

دوران نبوت ( گفتیم به راحتی می توان نظریه کسانی را که می گویند عصمت انبیاء قبل از نبوت و حتی در دوران کودکی ضرورت دارد، نیز نقد کرد . دلیل آنها چنین است :

اگر انسانی پاسی از عمر خود را در گناه و گمراهی صرف کند و سپس پرچم هدایت را به دست گیرد ، چندان مورد اعتماد مردم قرار نمی گیرد ولی کسی که از آغاز عمر از هر گونه آلودگی پیراسته بوده، به خوبی قادر به جلب اعتماد مردم خواهد بود . علاوه غرض ورزان و منکران رسالت می توانند به سادگی روی گذشته های تاریک وی انگشت نهاده و به ترور شخصیت و مخدوش ساختن پیام وی پردازند .<sup>۱</sup>

آری اگر کسی نیمی از عمر خود را در گناه و گمراهی صرف کند و مردم او را به عنوان یک شخص فاسق و گناهکار و آلوده به زشتیها و رذائل اخلاقی مانند غرور و تکبر و خودخواهی و حرص و طمع مال دنیا و حب ریاست و مقام و... بشناسند هیچگاه دعوی او مبنی بر نبوت را نمی پذیرند . اما آیا امر دایر است بین اینکه شخص یا معصوم باشد یا این چنین غرق در گناه و آلودگی؟ آیا جز این دو حالت ، حالت های دیگری وجود ندارد و در اینجا با یک حصر عقلی مواجه هستیم ؟ سؤال این است که اگر شخصی معصوم نباشد اما در بین مردم شخصیتی موجه و در آراستگی به فضائل و پیراستگی از رذائل اخلاقی و دوری از اعمال زشت و ناپسند ، از سطح عموم مردم بالاتر باشد و مردم از او صداقتها ، خوبیها ، پاکیزه ها و محبتها دیده باشند و علاوه بر اینها برای اثبات دعوی خود ، معجزه هم بیاورد ، آیا دعوی او مبنی بر پیامبری و رسالت ، عقیم و بی اثر خواهد ماند ؟ راستی چرا در این ادله ،

اهمیت و نقش معجزه در اثبات دعوی نبوت و همی‌نطور جاذبه معنوی پیامبران و جایگاهی که در دل مردم دارند نادیده گرفته می‌شود؟ منظور از گذشته‌های تاریک که پیامبران باید فاقد آن باشند تا ترور شخصیت نشوند چیست؟ اگر اشتها به ظلم و فساد و حرام خواری و ... است، کسی منکر این نیست که اینها همه نقاط تاریک و قابل استناد جهت ترور شخصیت است (و البته خداوند هم خودش می‌داند که پیامبرش را از بین چه کسانی انتخاب کند تا چنین مشکلی پیش نیاید) اما ارتکاب معدودی گناه کوچک در گذشته آن هم نه بطور عمد بلکه از روی سهو و فراموشی را چگونه می‌توان به عنوان «گذشته‌های تاریک» یاد کرد (مخصوصاً اگر این گناهان در زمان کودکی یا نوجوانی از انسان سرزده باشد) آیا اگر واقعا معلوم شود که یک پیامبر، در دوران کودکی (مثلاً هفت سالگی) در یک مورد دروغ گفته است، باید اکنون هم ادعای پیامبری او را انکار کنیم، حتی اگر در دوران بلوغ و رشد و جوانی اش انسانی فاضل و پاک و صدیق و امانتدار بوده و برای رسالتش نیز معجزه آورده و جاذبه معنوی اش دل ما را ربوده و زیبایی تعالیمش عقل ما را مدهوش خود ساخته است؟ آیا واقعا در اثر یک دروغ کوچک که در دوران طفولیت مرتکب آن شده است، تعالیم حیاتبخش او بی اثر می‌شود؟

## ادله نقلی عصمت پیامبران ( و امامان ) :

دلیل اول . « قرآن کریم گروهی از انسانها را مخلص ( خالص شده برای خدا ) نامی ده است، که حتی ابلیس طمعی در گمراه کردن ایشان نداشته و ندارد و در آنجا که سوگند یاد کرده که همه فرزندان آدم را گمراه کند ، مخلصین را استثنا کرده است . چنانکه در آیه ۸۲ و ۸۳ از سوره ص از قول وی می فرماید:

**قال فبعتک لاغویهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین** و بی شک طمع نداشتن ابلیس در گمراهی ایشان به خاطر مصونیتی است که از گمراهی و آلودگی دارند و گر نه دشمنی وی شامل ایشان هم می شود و در صورتی که امکان می داشت هرگز از گمراه کردن ایشان دست بر نمی داشت . بنابراین مخلص مساوی با معصوم خواهد بود و هر چند دلیلی بر اختصاص این صفت به انبیاء علیهم السلام نداریم ولی بدون تردید شامل ایشان می شود . چنانکه قرآن کریم تعدادی از انبیاء را از مخلصین شمرده ... و نیز علت مصونیت حضرت یوسف را که در سخت ترین شرایط لغزش قرار گرفته بود ، مخلص بودن وی دانسته است . ( سوره یوسف آیه ۲۴ )

سه اشکال عمده در این استدلال به چشم می خورد که در ذیل می آید :

- ۱- مفاد آیات مذکور بیش از این نیست که در می ان بندگان خدا ، هستند انسانهایی که مخلص بوده و شیطان نمی تواند آنها را فریب دهد و لذا این انسانها مرتکب گناه نمی شوند . اما آیا همه پیامبران ( و امامان ) مخلص هستند یا نه ، این آیات در این مورد چیزی نمی گویند . پس با تمسک به این آیات نمی توان مصونیت همه پیامبران گناه را اثبات کرد .

<sup>۱</sup> - مصباح یزدی ، محمد تقی : آموزش عقاید ، ص ۲۴۴

اتفاقا آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که صراحتاً گناهانی را به پیامبران نسبت می دهند و ما در آینده به بعضی از این آیات اشاره خواهیم کرد.

۲- این آیات حداکثر، مصونیت بعضی از انسانها ( یعنی همان مخلصین ) از گناهان عمدی را اثبات می کند نه گناهان سهوی ( و نه خطا و لغزش در امور زندگی فردی و اجتماعی ). نمی توان اثبات کرد که سهو و نسیانی که گاهی باعث ارتکاب گناه می شود، همواره در اثر اغوای شیطان حاصل می شود. پس حتی اگر شیطان از کسی قطع امید کند، و او را وسوسه نکند باز ممکن است در اثر سهو و نسیانی که عاملش چیزی به غیر از شیطان است مرتکب گناه شود. خطا و اشتباه در امور زندگی فردی و اجتماعی هم (حداقل در بعضی موارد) ربطی به اغوای شیطان ندارد و لذا حتی اگر شیطان وجود هم نداشته باشد، باز ممکن است انسان دچار خطا و اشتباه در مسائل مربوط به زندگی شود. می بینیم که در اینجا دلیل اخص از مدعاست.

۳- نه این آیات و نه آیاتی که بعضی از پیامبران را از مخلصین نام می برد، هیچکدام دلالتی بر این ندارند که پیامبران در تمام طول عمر خود ( قبل از نبوت و حتی در زمان کودکی )، مخلص بوده اند. معنای مخلص «خالص شده» است، نه «خالص به دنیا آمده».

دلیل دوم. قرآن کریم اطاعت از پیامبران را بطور مطلق لازم دانسته و از جمله آیه ۶۳ از سوره

نساء می فرماید: **و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله** و اطاعت مطلق از ایشان در صورتی صحیح است که در راستای اطاعت از خدا باشد و پیروی از آنها منافاتی با اطاعت از خدای متعال نداشته

باشد و گر نه امر به اطاعت مطلق از خدای متعال و اطاعت مطلق از کسانی که در معرض خطا و انحراف باشند ، موجب تناقض خواهد بود.<sup>۱</sup>

این دلیل نیز نقاط ضعف فراوانی دارد که در ذیل به چند مورد اشاره می کنیم :

۱. این دلیل ضرورت عصمت پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی و تعالیم دینی به مردم را اثبات می کند نه مصونیت آنها در برابر هر گونه گناه و خطا و لغزش ( حتی در امور زندگی فردی و اجتماعی ) . چرا که پیروی از پیامبران به معنای پیروی از فرامی ن آنها در حوزه دین و تعالیم و حیانی است نه در مسائل زندگی فردی و اجتماعی که ربطی به دین ندارد : اما از این هم که بگذریم ، تنها نتیجه منطقی که از آیاتی نظیر آیه ۶۳ از سوره نساء می توان گرفت این است که پیامبران هیچگاه مردم را دعوت به کاری نمی کنند که خلاف خواست و رضای خدا باشد . دستورات پیامبران ، همان دستورات خداست . اما از این آیات استنباط نمی شود که آنان خودشان در پیروی از فرامی ن الهی دچار هیچگونه خطا و لغزش و گناهی ( چه عمدی و چه سهوی ) نمی شوند . ممکن است بگویید اگر پیامبران مرتکب گناه شوند ، الگو بودن خود را از دست می دهند و مردم نمی توانند آنان را الگوی خود قرار دهند و به آنها اقتداء کنند . قرآن از ما می خواهد پیامبران را الگو و مقتدای خود قرار دهیم و اگر آنان مرتکب خطا و گناه شوند ، در حقیقت خداوند از ما خواسته است که شما هم خطا و گناه کنید و می دانیم که چنین چیزی محال است . پاسخ این است که معنای اقتداء و الگوبرداری

<sup>۱</sup> - پیشین ، ص ۲۴۵

این نیست که هر یک از اعمال پیامبر را به صورت منفرد و جدا از مکتب فکری او طوطی وار تقلید کنیم . اقتداء به این معنی است که دستورات ، تعالیم و راهنمایی های پیامبر را چراغ راه خود قرار داده و او را در عمل به همین تعالیم و دستورات ، الگوی خود قرار دهیم . به عبارت دیگر مفاد آیات فوق ، اطاعت از دستورات پیامبران است نه تقلید طوطی وار از تک تک اعمال و حرکات آنها . پیداست که اولاً هیچگاه پیامبران ، ما را به گناه فرا نمی خوانند ( و این البته بامعصوم بودن خودشان فرق دارد ) و ثانیاً خودشان نیز همواره سعی می کنند رعایت همین دستورات را بکنند و تا آنجا که در حد توانشان است ، مرتکب گناهی نشوند و اگر احیاناً در موارد معدودی آن هم از روی سهو و فراموشی ، مرتکب گناهی شوند ، بر طبق تعالیم خود ، فوراً توبه و استغفار می کنند ( همانطور که در آیات فراوانی توبه ها و استغفارهای پیامبران ذکر شده است ) و اقتدای ما به رسولان الهی نیز همین است که مانند آنان حتی الامکان سعی کنیم مرتکب گناهی نشویم و اگر پایمان لغزید و گناه کردیم کردیم مانند آنها ( و به بنا تعالیشان ) فوراً توبه و استغفار کرده و گناهمان را به طریق مقتضی جبران کنیم . اقتداء به پیامبر به این معنی نیست که اگر مثلاً در جایی دیدیم او عصبانی شد و نتوانست خود را کنترل کند و فرضاً بر سر همسر خود فریاد کشید ، ما هم بلافاصله عصبانی شده و بر سر همسرمان فریاد بزنیم ! اقتداء به این معنی است که اولاً با تعالیم او در مورد محبت به همسر و رعایت احترام و حقوق او و گذشت و چشم پوشی از خطاهایش آشنا شده و رفتار عمومی آن حضرت با همسرانش را مورد مطالعه قرار داده و ما

نیز با همسرمان همانگونه باشیم . پیداست که پیامبر ممکن است در اثر سهو و فراموشی ( که امری طبیعی است ) مرتکب خطا یا گناهی شود. اما این به هیچ وجه ناقض دستورات و تعالیم او نیست. زیرا پیامبر هیچگاه نگفته است که شما به هیچ وجه حق ندارید هیچ گناهی حتی از روی سهو و فراموشی انجام دهید. چرا که این ، تکلیف مالایطاق است و در اینصورت اگر خودش حتی از روی سهو و فراموشی مرتکب گناه یا خطایی شود ، تناقض رخ می نماید . آنچه پیامبر از ما می خواهد، این است که همواره به یاد خدا و قیامت باشیم و از گناهان دوری کنیم و سعی کنیم که عمدا مرتکب گناهی نشویم؛ اما اگر پایمان لغزید و فریب شیطان را خوردیم و گناهی کردیم باید توبه و استغفار کرده و در تدارک جبران آن گناه باشیم . به عبارتی دیگر اقتداء به رسول اقتداء به سیره عملی اوست، نه تقلید طوطی وار از تک تک اعمال او بدون در نظر گرفتن روح تعالیم و دستوراتش . سیره عملی یعنی نظم عمومی ای که بر زندگی پیامبر حاکم است . به عنوان مثال ، نماز اول وقت خواندن جزئی از برنامه زندگی پیامبر اسلام (ص) بود . یعنی آن حضرت همواره سعی می کرد نمازش را در اول وقت ( آن هم به جماعت ) بخواند و بنا را همیشه بر نماز اول وقت می گذاشت . اما ممکن بود گاهی در اثر مشکلات خاصی و یا در اثر سهو و فراموشی ، نمازش از وقت فضیلت بگذرد . حال اقتداء به آن حضرت بدین معنی نیست که ببینیم به عنوان مثال ایشان امروز در چه ساعتی نماز می خواند و آنگاه ما هم در همان ساعت بخوانیم و یا اینکه اگر او امروز به دلیل مشکلاتی که دارد و یا در اثر سهو و فراموشی در نماز جماعت شرکت نکرده

است ، ما نیز نماز جماعت را رها کرده و نماز نخوانیم و یا به صورت فردی بخوانیم . اقتداء به پیامبر اقتداء به قواعد زندگی و گفتار و کردارش است نه تقلید از مصادیق یا استثناء ها . از اینجا معلوم می شود که « اسوه حسنه » بودن پیامبر هم به معنی معصوم بودن او نیست بلکه به این معنی است که پیامبر (ص) ، بهترین الگوی ما مسلمانان است، همی ن و بس . یعنی او در عبادت و بندگی خدا و انجام واجبات و دوری از گناهان و آراسته شدن به فضائل اخلاقی و پیراسته شدن از رذائل اخلاقی ، و سرعت گرفتن بسوی خیرات ، گوی سبقت را از همگان ربوده و ما پیروان آن حضرت باید او را الگوی خود قرار دهیم و به دنبال او حرکت کنیم تا راه سعادت را گم نکنیم . اطاعت از پیامبران هم اطاعت از فرامین آنهاست ( و آنها هیچگاه فرمان گناه صادر نمی کنند) نه تقلید از حرکات و سکنات آنها به صورت مصداقی و موردی .

۲. فرض کنیم آیاتی که ما را امر به اطاعت از رسولان الهی می کنند ، دلیل قاطعی باشند بر اینکه رسولان الهی معصومند . از طرفی بنا به نظر شیعه، معنای «اولی الامر» در آیه ۵۹ سوره نساء امامان دوازده گانه شیعه است و چون در آن آیه، اطاعت از اولی امر در کنار اطاعت از خدا و رسول آمده و علاوه بر آن پیامبر (ص) نیز در حدیث ثقلین ، ما را امر به اطاعت از عترت پاکش نموده ، پس امامان شیعه باید معصوم باشند . بسیار خوب ، می پرسیم مگر امامان معصوم به پیروان خود دستور نداده اند که در زمان غیبت ، فقها و راویان احادیث را مرجع و الگوی خود قرار دهند و تعالیم امامان معصوم را از زبان آنان بشنوند و از آنان

اطاعت کنند؟ بدون شک پاسخ عالمان شیعه به این سؤال مثبت است. حال می‌گوییم اگر چنین است باید فقها هم معصوم باشند. چرا که اگر فقها معصوم نباشند هیچگاه امام معصوم، (که به اعتقاد شیعه، کلامش همسنگ کلام خدا و رسول است و همان حجیت را دارد) شیعیان خود را امر به اطاعت از آنها نمی‌کند! این تناقض چگونه حل می‌شود؟ ممکن است بگویید که منظور امامان، اطاعت مطلق از فقها نیست بلکه اطاعت در چارچوب قرآن و سنت پیامبر (ص) است. اما اولاً چنین چیزی در متن روایات مذکور وجود ندارد و ثانياً اگر بنا را بر تفکرات رایج شیعه بگذاریم، مگر مردم سر در می‌آوردند که کتاب و سنت چیست و چه می‌گوید، تا از فقها در چارچوب آن اطاعت کنند؟ (اگر چنین بود نیازی به اطاعت از فقها نبود چرا که مردم، خود فقیه بودند) بر طبق درک عموم فقهای شیعه از همین روایات، مردم تعالیم دین و معنای کتاب و سنت را باید از فقها بگیرند. پس چگونه می‌توانند برای اطاعت از فقها چارچوب تعیین کنند؟ چارچوب را خود فقها تعیین می‌کنند. به عبارتی دیگر این پاسخ، ما را با دور منطقی مواجه می‌کند و از حل مشکل عاجز است. پس با توجه به اینکه اینگونه استدلالها، توابع و لوازم باطلی دارند، نمی‌توان به آنها اعتنا کرد.

دلیل سوم. «قرآن کریم مناصب الهی را اختصاص به کسانی داده است که آلوده به ظلم نباشند و در پاسخ حضرت ابراهیم (ع) که منصب امامت را برای فرزندانش درخواست کرده بود می‌فرماید لا ینال عندی الظالمین و می‌دانیم که هر گناهی دست کم ظلم به نفس است و هر

گناهکاری در عرف قرآن کریم ظالم نامی ده می شود . پس پیامبران یعنی صاحبان منصب الهی نبوت و رسالت هم منزله از هرگونه ظلم و گناهی خواهند<sup>۱</sup>

اشکالات مهم این استدلال :

۱- بهتر است ابتدا آیه ای را که در این استدلال مورد استناد قرار گرفته است، بیاوریم . آیه چنین است :

«و اذبتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین»<sup>۲</sup>

«و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود و او آن همه را به اتمام رسانید ، [خداوند به او

[فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم . [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد.»

بر طبق آنچه در تفاسیر معتبر شیعه ( مانند المیزان ) آمده ، این آیه مربوط به دوران کهولت و اواخر عمر حضرت ابراهیم است و پیش از آن ، حضرت ابراهیم ، پیامبر ( نبی ) بوده و بعد از اینکه خداوند آن حضرت را در معرض امتحانات گوناگون الهی ( از جمله داستان ذبح اسماعیل ، شکستن بت ها و مبارزه با نمrod ) قرار داد و او نیز از همه این امتحانات پیروز و سربلند بیرون آمد ، خداوند او را به مقام امامت ( پیشوایی ) رساند . یعنی پیش از آن ،

<sup>۱</sup> - پیشین ، ص ۲۴۵

<sup>۲</sup> - قرآن کریم : سوره آیه

حضرت ابراهیم نبی بوده ، اما امام نبوده است . بر طبق این آیه امامت، مقامی بالاتر و برتر از نبوت است . یعنی چه بسا شخصی نبی باشد اما امام نباشد.<sup>۱</sup>

حال کافی است یک بار دیگر استدلال مورد نظر را مرور نظر کنیم تا ضعف و ناتوانی آن را در اثبات عصمت پیامبران ( و امامان ) دریابیم . ایه مورد نظر بیش از این نمی گوید که مقام امامت به ظالم نمی رسد . یعنی ظالم نمی تواند ( و یا حق ندارد ) پیشوای مردم باشد . از این سخن ، چگونه می توان استنباط کرد که همه پیامبران در همه طول عمر ( حتی کودکی ) از هر گونه گناه و خطایی ( حتی از روی سهو و فراموشی ) مصون بوده اند ؟ اولاً اگر قرار باشد این آیه عصمتی را برای کسی اثبات کند ، فقط برای آن دسته از پیامبرانی است که به مقام امامت رسیده اند، نه همه پیامبران . ثانیاً حتی اگر ظلم و گناه را دو مفهوم مساوی بگیریم ، بر طبق این آیه ، عصمت از گناه آنهم فقط برای پیامبرانی که به مقام امامت رسیده اند ، اثبات می شود نه عصمت از خطا و لغزش در امور زندگی فردی و اجتماعی . چرا که خطا و اشتباه مساوی ظلم نیست .

۲. قرآن به زبان مردم سخن می گوید و غفلت از این نکته اشتباه بزرگی است . در عرف مردم ، ظالم به کسی می گویند که حق دیگران را ضایع و به مردم ظلم و ستم می کند . حتی شرک نیز که در قرآن «ظلم بزرگ» نامی ده شده است ، زیر پا گذاشتن حق خداوند ( در بندگی ) است . مردم هیچگاه کسی را که ظلمی در حق دیگران مرتکب نشده است، ظالم

<sup>۱</sup> -تفسیر المیزان ، ترجمه ناصر مکارم شیرازی ، جلد ۱ ، صص ۳۶۷-۳۸۷

نمی نامند . حتی اگر آن شخص با انجام بعضی گناهان به خود ظلم کرده باشد . به عبارت دیگر در عرف مردم ؛ ظالم متضاد عادل است نه معصوم . امام باید عادل باشد و عدالت یعنی رعایت حق و حقوق مردم و اگر بخواهیم معنای عدالت را از این سطح بالاتر ببریم می توانیم عدم ارتکاب گناه از روی عمد را هم به آن اضافه کنیم . آنگاه آیه مذکور ، حداکثر مصونیت از گناه عمدی را در پیامبرانی که به مقام امامت رسیده اند اثبات می کند ، همین و بس . حال اگر در این آیه ، معنای ظالم را عام و مطلق حساب کنیم و شخصی را که به دلیل انجام گناه مرتکب ظلم به نفس شده است نیز داخل در آن بدانیم ، به این تناقض می رسیم که اگر عهد خداوند به ظالم نمی رسد و کسی که ظلم به نفس کند هم ظالم است ، پس چگونه است که به عنوان مثال حضرت موسی (ع) به مقام نبوت و امامت و پیشوایی بنی اسرائیل رسید، در حالی که بر طبق آیه ۱۶ سوره قصص ، مرتکب ظلم به نفس شده بود ؟

۱- باز هم در معنای عرفی «ظالم» تأمل کنیم . سوال این است که مردم کلماتی مانند ظالم ، کافر ، مشرک ، دزد، زناکار و ... را در چه مواردی بکار می برند و فی المثل به چه کسی دزد می گویند ؟ آیا اگر کسی در گذشته یک بار ( یا چند بار ) دزدی کرده، اما در همان زمان پشیمان شده و توبه کرده و جبران این عمل را نموده است و مالی را که دزدیده به صاحب آن بازگردانده و اکنون سالهاست که دیگر مرتکب این عمل نمی شود، در عرف مردم ، دزد نامیده می شود؟ مسلماً پاسخ ، منفی است . مردم به کسی دزد می گویند که هر گاه می تواند دزدی می کند و هنوز از این گناه توبه نکرده و مال مردم را هم به آنها بر

نمی گرداند . به عبارتی دیگر گویی بر این عمل زشت ، استمرار و اصرار دارد . همین طور است داستان واژه هایی مانند کافر . ما هیچگاه به کسی که پیش از این کافر بوده اما اکنون ایمان آورده است ، کافر نمی گوئیم . به کافر به کسی می گویند که اکنون و در حال حاضر کافر است نه اینکه در گذشته کافر بوده است . حال آیا به کسی که در گذشته مرتکب ظلم شده اما همان موقع توبه کرده و جبران عمل ظالمانه خود را نموده و حق دیگران را دوباره ادا کرده است ، و پس از آن دیگر مرتکب ظلمی ( در حق مردم ) نشده است ، می توان نام ظالم را گذاشت ؟ هرگز ! ظالم به کسی می گویند که اکنون ظالم است و از ظلم خود دست بر نمی دارد و توبه نمی کند و حق دیگران را به آنها باز می گرداند . حتی اگر کسی در زمان حال ، از روی خطا و سهو ، مرتکب ظلمی شود (مثلاً شلاقش از روی خطا به بدن شخصی اصابت کند) اما توبه کند و از مظلوم ، رضایت و حلالی بگیرد و خطایش را به نحو مقتضی جبران نماید، هیچگاه در زبان مردم ، ظالم نامی ده نمی شود . پس با استناد به آیه مذکور ، هیچگونه عصمتی = چه در گذشته و چه در حال - اثبات نمی شود بلکه ضرورت عدالت امام اثبات می شود . یعنی بر طبق این آیه ، امام باید عادل باشد .

ادله عقلی و نقلی عصمت پیامبران را مورد بررسی قرار دادیم . اینک نوبت آن است تا با طرح چند سؤال اساسی نامعقول بودن نظریه عصمت را نشان دهیم و اثبات کنیم که این اندیشه ، به هیچ وجه قابل دفاع عقلی نیست :

۱. آیا پیامبران ( و امامان ) که به ادعای شیعه ، معصوم و مصون واز گناهند ، شاهکار می کنند که مرتکب هیچ گناهی نمی شوند ؟ به عبارت دیگر آیا عصمت بک فضیلت است ؟ در پاسخ به این سؤال ، عالمان شیعه گفته اند که عصمت پیامبران و امامان ، امری غیر ارادی نیست بلکه ریشه در علم و آگاهی و بینش عمیق دارد که آنان نسبت به زشتی گناه و عواقب ویرانگر آن دارند . به عبارت دیگر معصوم نسبت به انجام گناه ناتوان نیست و می تواند گناه کند ، اما به دلیل اینکه با چشم دل ، باطن همه چیز از جمله حقیقت گناه و زشتی و آلودگی و عواقب خطرناک آن را می بیند و با تمام وجود خود ، این حقیقت را لمس می کند ، هیچگاه بسوی گناه نمی رود . اما این پاسخ چیزی جز تکرار سؤال در قالب الفاظی دیگر نیست . مگر کسی گفته است که عصمت ، معلولی بی علت است ؟ معلوم است که اگر عصمتی در کار باشد ، علت و ریشه اش باید چیزی از این قبیل امور باشد . اما سؤال این است که این عوامل ( یعنی همین علم و آگاهی و بینش عمیق و دیدن حقیقت جهان و باطن عالم وجود و رویت ملکوت و دیدن آلودگی و زشتی گناه با چشم دل ) با عنایت خاص الهی به آنها عطا شده یا اینکه آنها با صرف سالهای عمر در کسب علم و دانش و جهاد و تلاش و خودسازی و تزکیه نفس به این درجه رسیده اند ؟ اگر اولی است ( عنایت خاص الهی ) ، پس سؤال به جای خود باقی می ماند و می توان گفت آنها شاهکار نمی کنند که به طرف گناه نمی روند اما اگر دومی است ، نتیجه آن این است که اولاً آنها در همه عمر معصوم نیستند ، ثانیاً چون

عنایت خاص الهی در کار نیست امکان گناه و خطا باز هم وجود دارد و ثالثاً دیگران نیز می توانند به مقام آنان برسند (هیچکدام از این نتایج مورد قبول شیعه نیست) اجازه بدهید

یک بار دیگر تعریف عصمت از دیدگاه عالمان شیعه را بیاوریم:

«عصمت عبارت است از یک نیروی فوق العاده باطنی و یک صفت نیرومند نفسانی که در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رویت ملکوت و باطن عالم وجود حاصل می شود. این نیروی فوق العاده غیبی در هر کسی وجود پیدا کرد از مطلق خطا و گناه معصوم خواهد بود و از جهات مختلف بیمه شده است: ۱- ... ۲- ... ۳- ... و ... در مقام عمل از لغزش های عمدی و سهوی مصونیت دارد، هرگز گناه نمی کند و احتمال خطا و گناه درباره اش صفر است.<sup>۱</sup>»

«منظور [از عصمت] این است که شخص، دارای ملکه نفسانی نیرومندی باشد که در سخت ترین شرایط هم او را از ارتکاب گناه باز دارد. ملکه ای که از آگاهی کامل و دائم به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی حاصل می گردد. و چون چنین ملکه ای با عنایت خاص الهی تحقق می یابد، فاعلیت آن به خدای متعال نسبت داده می شود.<sup>۲</sup>»

بنا به تعاریف فوق، مصونیت معصوم از گناه ریشه در یک «نیروی فوق العاده باطنی» دارد و «در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رویت ملکوت و باطن عالم وجود» و «آگاهی کامل و دائم به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی» حاصل می گردد. و چنین ملکه ای «با عنایت خاص الهی تحقق می یابد» حال این را اضافه کنید به این ادعای

<sup>۱</sup> - امینی، ابراهیم: بررسی مسائل کلی امامت، ص ۱۷۱

<sup>۲</sup> - مصباح یزدی، محمد تقی: آموزش عقاید، ص ۲۳۷

شیعه که : « پیامبران [ و امامان ] در تمام طول عمر و از همان آغاز زندگی معصومند » نتیجه این می شود که پیامبران ( و امامان ) از همان آغاز زندگی یعنی تولد و دوران طفولیت « با عنایت خاص الهی » صاحب « یک نیروی فوق العاده باطنی و یک صفت نیرومند نفسانی » بوده اند و « در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رویت ملکوت و باطن عالم وجود » و « آگاهی کامل و دائم به زشتی گناه » و « اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی » ، « از مطلق خطا و گناه » معصوم بوده و « هرگز گناه نمی کردند و احتمال خطا و گناه درباره آنها صفر بوده است . » اما آیا چنین عصمتی می تواند موجب پاداش اخروی شود؟ با این اوصاف پیامبران ( و امامان ) موجوداتی خاص و با خلقت ویژه کاملاً متفاوت با انسانهای عادی هستند . اگر ما انسانهای عادی نیز از همان آغاز تولد و دوران طفولیت « با عنایت خاص الهی » صاحب « یک نیروی فوق العاده باطنی و یک صفت نیرومند نفسانی » می شدیم و می توانستیم « حقیقت جهان هستی و ملکوت و باطن عالم وجود » را ببینیم و « اراده قوی بر مهار تمایلات نفسانی » داشتیم ، آیا هرگز خطا و گناهی از ما سر می زد؟ و آیا اصلاً شیطان برای فریب دادن ما ، به خود زحمتی می داد ؟

۲. با توجه به مطالب فوق این سؤال مطرح می شود که معصوم ، چگونه می تواند الگوی غیر معصوم ( در ترک گناه ) باشد ؟ آیا این با حکمت ( و یا عدل ) سازگار است که از ما بخواهد گناه نکنیم و در برابر وسوسه های شیطان و تمایلات نفسانی ، خویشتن داری کنیم و بعد انسانهایی را به عنوان الگو به ما معرفی کند که از همان آغاز تولد مورد عنایت خاص

خودش بوده و با نشان دادن حقیقت عالم هستی و ملکوت و باطن عالم وجود به آنها، و دادن علم و آگاهی کامل و بینش عمیق نسبت به زشتی گناه و عواقب خطرناک آن به آن بزرگواران ( آن هم نه علمی عادی و ظاهری، بلکه از نوع شهود قلبی و باطنی ) مصونیت آنها در برابر گناه را تضمین کرده است؟ چنین انسانهایی چگونه می توانند الگوی انسانهای غیر معصوم شوند؟ یک انسان عادی می تواند بگوید که گناه نکردن محال و یا تکلیف فوق طاقت است و اگر بخواهیم پیامبران ( و امامان ) را به عنوان الگو به این شخص نشان دهیم و به او بفهمانیم که ترک گناه محال نیست، آن شخص می تواند بگوید که ترک گناه با امکانات ویژه ای که پیامبران ( و امامان ) از آغاز تولد داشته اند، البته که محال نیست ( بلکه در این حالت گناه کردن محال است، نه ترک گناه ) اما بدون آن امکانات، محال و یا قریب به محال است. اگر خداوند می خواهد من گناه نکنم، چرا آن عنایت خاص را در حق من روا نداشته و آن «نیروی فوق العاده باطنی» و «ملکه نیرومند نفسانی» و «اراده قوی» و چشم باطن بین را به من نداده است، تا من هم به او نشان دهم که چگونه پهلوانانه!! پشت شیطان را به زمی زده و پوزه اش را به خاک می مالم؟ با تعریفی که شیعه از عصمت پیامبران ( و امامان ) می کند، قیاس انسانهای عادی با آنها قیاسی مع الفارق است.

در اینجا عالمان شیعه برای حل این معما به نکته ای اشاره می کنند که بسیار قابل تأمل است؛ می گویند ما انسانهای عادی نیز در برخی موارد معصوم و مصون از گناه هستیم. مثلاً اگر ظرفی پر از سم مهلک پیش روی ما باشد، هرگز این سم را سر نمی کشیم. چرا که با همه

وجود خود درك می كنیم كه حقیقت این سم و عاقبت خوردن آن چیست؛ ولذا هرگز حتی رغبت نمی كنیم كه به آن نگاه كنیم، چه رسد به اینکه آن را بخوریم. اگر با چشم خود ببینیم كه پا گذاشتن درجایی همانا و فرو رفتن در چاهی عمیق همان، هیچگاه پایمان را آنجا نمی گذاریم. ما هیچگاه رغبت نمی كنیم كه به جنازه مرده ای نگاه كنیم، چه رسد به اینکه از گوشت آن بخوریم. آری ما در برابر همه این اعمال، مصون و معصوم هستیم. بعد می گویند پیامبران نیز به دلیل اینکه باطن همه اعمال را با چشم دل و با همه وجود می بینند چنین مصونیتی از انجام گناه می یابند، به عنوان مثال، غیبت (كه از گناهان كبیره است) ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن معلوم است، اما باطن آن طبق آیه قرآن، خوردن گوشت مردار برادر انسان است. یعنی وقتی کسی در حال غیبت كردن است، در باطن این عمل، گویی در حال خوردن گوشت مردار برادر خود است. حال پیامبر چون با چشم دل و به وضوح، باطن عمل نیست را می بیند، هر گاه كه میخواهد غیبت كند، با چشم دل و با همه وجود خود می بیند كه می خواهد گوشت مردار برادرش را بخورد و لذا هرگز نه تنها غیبت نمی كند بلكه رغبتی به این عمل هم پیدا نمی كند. خوردن مال یتیم در باطن، یعنی خوردن آتش و خوردن مال حرام یعنی خوردن سم و یا لجن متعفن و چرك و خون كثیف. معصوم باطن این اعمال را با چشم دل و با شهود قلبی می بیند و لذا محال است رغبتی بسوی آنها پیدا كند. چرا كه هیچ انسان سالمی گوی آتشین را در دهان خود نمی گذارد و یا لجن متعفن و چرك و خون كثیف را نمی خورد.

باز هم فراموش نکنیم که بنا به ادعای شیعه، این خصوصیت از همان آغاز زندگی و با عنایت خاص الهی به پیامبران (و امامان) اعطا شده است. بسیار خوب. اما نکته مهمی در اینجا مغفول واقع شده این است که موارد اشاره شده، در انسانهای غیر معصوم، هم فضیلتی به حساب نمی آید و استحقاق پاداش اخروی نیز بوجود نمی آورد. سوال این است که آیا یک انسان شاهکاری کند که سم نمی خورد و یا خود را در آتش نمی اندازد؟ مسلماً پاسخ منفی است. چرا که عاقبت آن را با همه وجود می بیند و لذا رغبتی به خوردن سم یا در آتش رفتن ندارد. در روز قیامت هم به خاطر اجتناب از خوردن سم و فرو رفتن در آتش، پاداشی به انسان نمی دهند. اما اگر یک لیوان شراب ناب جلوی چشم کسی باشد و او نه تنها از خوردن این شراب و عاقبت دنیایی آن (که حداکثر ابتلاء به برخی بیماری هاست) ترس و وحشتی نداشته باشد، بلکه رغبت شدیدی هم به خوردن آن و احساس حالت مستی داشته باشد، لکن به خاطر فرمان خدا و برای اجر اخروی و نجات از آتش جهنم، از خوردن آن خودداری کند، چنین کسی مستحق پاداش اخروی است. چرا که ترس و واهمه ای از خوردن شراب (از این جهت که ممکن است در همین دنیا ضررهایی برایش به دنبال بیاورد) نداشته و در ضمن علم او به عاقبت اخروی نوشیدن شراب، علمی عادی و ظاهری و فقط از روی اعتماد به صدق گفتار انبیاء و اولیاء بوده است، نه علمی لدنی و شهودی که با آن حقیقتاً آتش جهنم و عذابهای اخروی را مثل روز روشن جلوی چشمانش ببیند. تمام مواردی که ما انسانهای معمولی، نسبت به انجام آنها مصونیت داریم و به نوعی معصوم هستیم، مواردی

هستند که در اثر علم و آگاهی عمیق نسبت به عواقب هولناک و مرگ آور دنیایی آنها، رغبتی به انجام آنها نداریم و در حقیقت به خاطر غریزه حب نفس و علاقه شدیدی که به حفظ سلامتی خود داریم و به دلیل ترس و وحشت از مرگ و عشق به زندگی، مرتکب چنین کارهایی نمی شویم. اما این موارد هیچکدام فضیلی به حساب نمی آیند و موجب پاداش اخروی نیز نمی شوند. یعنی روز قیامت نمی گویند که به فلان کس یک قصر بزرگ در بهشت بدهید چون او همان کسی است که در دنیا، با آنکه صدها بار چاقو به دستش آمد، اما حتی یک بار آن چاقو را در شکم خود فرو نبرد! حال نکته مهم این است که با تعریقی که شیعه از عصمت پیامبران (و امامان) و منشاء این عصمت می دهد، گناه نکردن معصومی، درست مانند خود کشی نکردن انسانهای عادی است و بلکه از آن هم راحت تر. لذا آن سوالات هنوز به قوت خود باقی است.

### آیا عصمت انبیاء مورد تایید قرآن است؟

پاسخ ما به این سوال منفی است. قرآن کریم در آیات فراوانی خطاها و گناهانی را به بعضی از پیامبران نسبت داده است که در اینجا چند نمونه آن را می آوریم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - در این قسمت، از مقاله «بازاندیشی در مقوله عصمت» نوشته آقای مقصود فراستخواه استفاده فراوان برده ام. مقاله مذکور، به همراه مقالات سودمند دیگری از ایشان در کتاب دین و جامعه آمده است.

## حضرت آدم(ع)

۱. عهد و پیمان خویش با خدا را فراموش می کند:

«واز پیش به آدم سفارش کردیم ، ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار

نیافتیم.»

سوره طه - آیه ۱۱۵

۲. وسوسه می شود، گول می خورد، می لغزد و از فرمان الهی سرپیچی می کند:

«سپس شیطان آنان را [آدم و حوا] وسوسه کرد، گفت ای آدم آیا می خواهی

درخت جاودانگی و فرمانروایی بی انقراض را نشانت دهم.»

سوره طه - آیه ۱۲۰ «آنگاه از آن {می وه ممنوعه} خوردند و عورتهاشان بر

آنان آشکار شد و بر آنها از برگ درختان بهشتی می چسباندند و [بدینسان] آدم

از پروردگار سرپیچی کرد و گمراه شد.»

سوره طه - آیه ۱۲۱

۳. با آنکه خدا به آدم و حوا گفته بود:

«... از هر جا [هر چه] که خواستید بخورید، ولی به این درخت نزدیک

نشوید و گرنه از ستمکاران خواهید بود.»

سوره اعراف - آیه ۱۹

اما شیطان آنان را وسوسه کرد و با تطمیع، هر دو را فریفت:

«آنگاه شیطان آنان را وسوسه کرد ، و...و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد مگر از آن روی که {با خوردن از میوه آن} دو فرشته شوید یا از جاودانگان گردید.»

سوره اعراف - آیه ۲۰

«و برای آنان سوگند یاد کرد که من از خیر خواهان شما هستم.»

سوره اعراف - آیه ۲۱

و بعد از اینکه به طمع افتاده و از میوه درخت ممنوعه خوردند ، مورد عتاب پروردگارشان قرار گرفتند:

«آنگاه آنان را فریبکارانه به طمع انداخت پس چون از میوه آن درخت خوردند، عورتشان بر آنان آشکار شد و بر خود از برگ درختان بهشتی می چسباندند و پروردگارشان به آنان ندا داد که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم و به شما نگفته بودم که شیطان دشمن آشکار شماست.»

سوره اعراف - آیه ۲۲

و بعد که هر دو به اشتباه و گناه خود پی بردند از خداوند طلب مغفرت کردند:

«گفتند پروردگارا بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و بر

مارحمت نیاوری بی شک از زیانکاران خواهیم بود.

سوره اعراف - آیه ۲۲

و خداوند نیز راه توبه را به آنان نشان داده و از آنان درگذشت:

«آنگاه آدم کلماتی از پروردگارش فرا گرفت و خداوند از او در

گذشت، چه او توبه پذیر و مهربان است.»

سوره بقره - آیه ۳۷

حضرت نوح(ع):

روی احساسات پدری، می خواهد از فرزندش جانبداری کند و انتظاراتی عاطفی از خدا داشته باشد، وحی می رسد که به هوش باش تا از جاهلان نباشی.

«ونوح پروردگارش را ندا داد و گفت پروردگارا پسر من از خانواده من

است و البته وعده تو نیز راست و درست است و تو داورترین داورانی»

سوره هود - آیه ۴۵

«[خداوند] فرمود، ای نوح، او {در حقیقت} از خانواده تو نیست. اورا عملی

ناشایسته است. پس از من چیزی نخواه که به حقیقت آن آگاه نیست

من پندت می دهم که مبادا از جاهلان باشی.»

سوره هود آیه

۴۶

دقت کنید که در آیه ۴۵ سوره هود، حضرت نوح (ع)، پسرش را از اهل خود می داند و

می گوید: «ان ابنی من اهلی» در آیه بعد خداوند سخن او را رد کرده و خطاب به او

می فرماید : «انه لیس من اهلک» و سپس به او هشدار می دهد که: «ازمن چیزی

نخواه که به حقیقت آن آگاهی نداری.»

حضرت موسی (ع):

روی احساسات قوی و عواطف انسانی، مرتکب قتل غیر عمد می شود و اعتراف

می کند که این عمل او، کاری شیطانی، گمراهانه و ظلم به نفس بود و استغفار می کند:

«و او در هنگامی که مردم شهر سرگرم و بی خبر بودند وارد شهر شد،

آنگاه در آنجا دو مرد را یافت که باهم سخت ستیزه می کردند، این یک از

پیروانش، و آن یک از دشمنانش بود. آنگاه کسی که از پیروانش بود،

در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست، پس موسی مستی به

او زد و او را کشت. [موسی تکان خورد و] گفت این کار شیطان بود، که او

دشمن و گمراه کننده ای آشکار است.»

سوره

قصص - آیه ۱۵

سپس از کرده خود پشیمان شد:

«گفت پروردگارا من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز، آنگاه خداوند او را

آمرزید، چرا که او آمرزنده و مهربان است.»

سوره قصص - آیه ۱۶-۱۷

گویی حضرت موسی (ع) خود می داند که اشتباهش چه بوده (یعنی دفاع از مجرم) و

لذا به خداوند می گوید:

پروردگارا به خاطر لطفی که در حق من کردی، هرگز پشتیبان گناهکاران

نخواهم شد.»  
سوره قصص - آیه ۱۷

و اتفاقاً به وعده خود عمل می کند:

«سپس بامدادان در شهر، ترسان و نگران می گشت، ناگهان همان کسی که

دیروز از او یاری خواسته بود، باز از او فریاد رسی خواست. موسی

[برآشت و] به او گفت تو واقعاً ندانم کاری»

سوره قصص - آیه ۱۸

بدون شک اگر موسی از کرده خود پشیمان نبود، با آن شخص چنین برخورد نمی کرد

یکی دیگر از خطاهای حضرت موسی (ع) این بود که پس از باز گشت از میقات، وقتی

دید که قومش گوساله پرست شده اند، گمان باطل برد که برادرش هارون (ع) در انجام

وظیفه اش کوتاهی کرده است.

«چون موسی به سوی قومش خشمناک و اندوهگین برگشت، گفت: در غیاب من

چقدر بد از من نیابت کردید! آیا از فرمان خداوندتان پیش گرفتید؟ و الواح را افکند و

سربرادرش [هارون] را گرفته به سوی خود می کشید»  
سوره اعراف - آیه ۱۵۰

اما هارون (ع) توضیح میدهد که در این ماجرا کوتاهی از او نبوده است:

«[هارون] گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که

مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده» سوره

اعراف - آیه ۱۵۰

و در جای دیگر هارون به او توضیحات بیشتر میدهد:

«[هارون] گفت ای پسر مادرم، ریش و [موی] سر مرا مگیر، من ترسیدم بگویی: میان

بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سختم را مراعات نکردی» سوره طه - آیه ۹۴

موسی (ع) باز هم متوجه اشتباه خود میشود و از خداوند طلب آمرزش و رحمت

میکند:

«[موسی] گفت: پروردگارا، من و برادرم را بیامرز و ما را در پناه رحمت خود در

آور، و تو مهربان ترین مهربانانی.» سوره اعراف - آیه ۱۵۲

در ضمن اگر به آیه ۹۴ سوره طه دقت کنیم، می بینیم که هارون نیز [با آنکه پیامبر

بود] به گمان باطل افتاده بود.

**حضرت یونس (ع):**

غضبناک می شود، به گمان باطل می افتد، از قدرت حق غفلت می ورزد، سپس به

اشتباه خود پی برده و استغفار می کند و بخشوده می شود:

«و ذوالنون (یونس) را یاد کن که خشمگینانه به راه خود رفت و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی گیریم، آنگاه در دل تاریکی ندا داد که خدایی جز تو نیست ، تو پاکی [و] من از ستمکاران بودم.»

سوره انبیاء - آیه ۸۷

«آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و بدینسان مومنان را می رهانیم.»

سوره انبیاء -

آیه ۸۸

حضرت رسول اکرم(ص):

۱- گناه دارد و محتاج مغفرت الهی است:

«... و برای گناهت آمرزش بخواه...» سوره غافر - آیه ۵۵

«... و برای گناهت و نیز مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه»

سوره محمد - آیه ۱۹

۱- راه را گم کرده بود و خدایش هدایت کرد:

«و تو را سرگشته (گمراه) یافت و راهنمایی کرد.»

سوره ضحی - آیه ۷

۳- از ترس مردم، آنچه در دل دارد آشکار نمی کند (با آنکه حکم خداست) و از طرف خداوند مورد عتاب قرار می گیرد که تو از مردم می ترسی در حالی که باید از من بترسی:

۴- ... و چیزی را در دل خود پنهان می داشتی که خداوند آشکار کننده آن بود، و از مردم بیم داشتی، حال آنکه خداوند سزاوارتر است به اینکه از او بیم داشته باشی ...»

سوره احزاب - آیه ۳۷

۵- برای خشنودی یکی از همسران، همسر دیگرش را مورد تحریم قرار می دهد و به همین سبب مورد عتاب خداوند قرار می گیرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی:

۶- «ای پیامبر چرا در طلب خشنودی [ بعضی از ] همسرانت چیزی را که خداوند بر تو حلال گردانده است، تحریم می کنی؟ و خداوند آمرزگاری مهربان است.»

سوره تحریم - آیه ۱

۵. بدون اینکه تحقیق کند و راستگویان را از دروغگویان (منافقین) باز شناسد، به عده ای اجازه شرکت نکردن در جهاد می دهد و باز هم مورد عتاب پروردگار قرار می گیرد:

خداوند از تو در گذرد، چرا پیش از آنکه حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی.»

سوره توبه - آیه ۴۳

۷- برای جلب قلوب عده‌ای از بزرگان به دین، نسبت به نابینایی که با سوالاتی، مذاکره او با آن بزرگان را به هم می‌زد، روی درهم کشید و مورد عتاب حق قرار گرفت که تو چه می‌دانی، شاید او بهتر از دیگران (آن بزرگان) باشد و پند تو به او سود بخشد و چرا کسی را که شتابان و با دلی پر از خشیت بسوی تو آمده رها کرده و به کسانی می‌پردازی که مغرورند و بی‌نیازی پیشه کرده‌اند:

۸- «ترشروی کرد و روی برتافت - از اینکه آن نابینا به نزد او آمد - و تو چه می‌دانی چه بسا او پاکدلی ورزد - یا پند گیرد که پندش سود بخشد - اما کسی که بی‌نیازی نشان می‌دهد - تو به او می‌پردازی - و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست - و اما کسی که شتابان بسوی تو آمد - و او خشیت می‌ورزد - تو از او به دیگران می‌پردازی.»

سوره عبس - آیات ۱ تا ۱۰

۷. در مجادله با زن اعرابی که از شوهرش به خاطر ترک او (براساس سنت غلط و جاهلی ظهار) شکایت می‌کرد، سخن شوهر آن زن را تایید کرد و طرف او را گرفت. اما آیه نازل شد که حقیقت چیز دیگری است:

«کسانی که از می‌ان شما با زنانشان ظهار می‌کنند؛ بدانند که آن زنان [یا این ماجرا در حکم] مادران آنان نیستند، مادران آنان جز کسانی که آنان را زاده‌اند نیستند و ایشان سخنی ناپسند و ناحق می‌گویند...»

سوره مجادله - آیه ۲

## عصمت امامان دوازده گانه

بعد از اینکه معلوم شد ادله عقلی و نقلی عصمت پیامبران همگی مخدوش هستند و قرآن کریم نیز با صراحت و شفافیت تمام، خطاها و گناهانی را به پیامبران نسبت می دهد، دیگر جایی برای پرداختن به ادله عصمت امامان دوازده گانه شیعه (ویا هر کس دیگری) نمی ماند. اما خوب است مهمترین دلیل عقلی ضرورت عصمت امامان را که «تقریباً همه متکلمان شیعه به آن تمسک کرده اند»<sup>۱</sup> بیاوریم و به نقد آن پردازیم:

«امامت یعنی استمرار وظایف نبوت و امام یعنی جانشین و خلیفه پیامبر در همه شئون نبوت، جز در مساله تلقی وحی به معنای اصطلاحی آن. چنین انسانی باید در مقام تبیین و توضیح احکام الهی و سنت نبوی، از هر گونه انحراف عمدی و سهوی معصوم باشد و الا نقض غرض پیش آمده، هدف تشریع احکام و برانگیختن انبیاء تحقق نخواهد یافت. بنابراین همان ادله ای که عصمت انبیاء را اثبات می نمودند، بر عصمت امام نیز صحه می گذارند.»<sup>۱</sup>

چگونگی دلالت این دلیل، بر ضرورت عصمت امامان به شرح ذیل است:

«بی شک پیامبر اکرم (ص)، وظایف و شئون مختلفی را در قبال جامعه اسلامی بر عهده داشتند که اصول و کلیات آنها عبارتند از: الف. دریافت و ابلاغ پیام الهی؛ ب. تفسیر وحی الهی و تشریع مقاصد آن؛ ج. بیان احکام موضوعات مستحدثه؛ د. رد شبهات و تشکیکات

<sup>۱</sup> - پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان و احمد حسین شریفی، ص ۲۷۹

اعتقادی؛ ه. محافظت از دین و جلوگیری از وقوع تحریف در آن؛ و. قضاوت و تطبیق و اجرای قوانین کلی الهی؛ ز. حکومت و ریاست عامه مردم در مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و امنیتی؛... پس از ارتحال رسول اکرم (ص) وحی آسمانی منقطع شد... اما بقیه شئون و وظایف آن حضرت چه وضعیتی داشتند؟ آیا شارع مقدس برای جبران آنها تدبیری نیندیشیده است... در اینجا سه احتمال وجود دارد:

**الف.** اینکه شارع برای جبران این امور و پرکردن خلاءها هیچ فکری نکرده و در این زمی نه سخنی نگفته باشد.

**ب.** اینکه امت اسلامی به واسطه بهره‌مندی از تعالیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) به حد و مرتبه‌ای رسیده باشد که خود صلاحیت جبران این کمبودها را داشته و نیازی به نصب جانشینی از ناحیه خداوند برای پیامبر نباشد.

**ج.** اینکه پیامبر اسلام (ص) موظف بوده تمامی معارف و علوم را که از ناحیه خداوند دریافته بوده و تمامی احکامی را که امت اسلامی در آینده با آن روبرو می شوند، به شخص معینی که ناحیه خداوند منصوب شده است، منتقل نماید و او موظف به استمرار وظایف پیامبر (ص) باشد.

بطلان وجه اول معلوم است. زیرا این امر با هدف بعثت انبیاء منافات دارد و نقض غرض محسوب می گردد. از این رو امر دایر است بین دو وجه اخیر (یعنی ب و ج) و این

مهمترین اختلاف بین شیعه و سنی است. اهل سنت گمان کرده‌اند که امت اسلامی بعد از پیامبر (ص) بی‌نیاز از راهنما و رهبر الهی است .... و خود قادر است به تبیین احکام و تفسیر وحی و اجرای احکام الهی - آن گونه که خدا می‌خواهد - همت گمارد. اما اگر اندکی مطالعه در تاریخ دوران بعد از رحلت پیامبر (ص) داشته باشیم، متوجه می‌شویم که امت اسلامی به هیچ وجه، توانایی انجام این وظایف را نداشته است. مثلاً در مساله تفسیر قرآن و توضیح و تشریح مقاصد آیات الهی، اختلافات زیادی در بین مفسران اسلامی وجود دارد که خود، شاهی بر اثبات عدم توانایی و شایستگی امت در این مسئله است... اختلافات آشکار در تفسیر آیات قرآن، بیانگر نیاز به یک مفسر الهی است که از اشتباه و خطا در تفسیر و تبیین مقصود وحی، معصوم باشد... بنابراین، ضروری است که شارع مقدس بعد از پیامبر، انسانی را به عنوان ادامه دهنده وظایف او معرفی و منصوب کند... [به عبارت دیگر] باید در بین اصحاب پیامبر اکرم (ص) انسان یا انسانهایی باشند که اسلام را به صورت کامل از آن حضرت فرا گرفته، بعد از او به توضیح و تبیین احکام دین پردازند. بدون وجود چنین اشخاصی که در تبیین دین، معصومانه عمل کنند، سخن از دسترسی مردم به دین خالص و کامل الهی نمی‌توان به می‌ان آورد و غرض از بعثت تحقق نخواهد یافت.»

## نقد دلیل

اساس این دلیل بریک پیش فرض غیر قابل اثبات ( و بلکه واضح البطلان ) استوار شده است و آن اینکه گویی تحقق غرض خداوند از بعثت پیامبران و انزال کتب آسمانی و شرایع الهی ، فقط و فقط در پرتو تبیین و تفسیر معصومانه حقایق دینی و تعالیم الهی می سر می شود. یعنی اگر مفسران معصومی وجود نداشته باشند تا احکام الهی و تعالیم و حیانی را بطرز کاملاً صحیح و معصومانه به مردم بیان کنند ، بعثت پیامبران و انزال کتب آسمانی ( و در اینجا قرآن ) بیهوده از آب در می آید و نتیجه ای نمی دهد . به عبارت دیگر همانطور که در توضیح دلیل آمد:

«بدون وجود اشخاصی که در تبیین دین ، معصومانه عمل کنند، سخن از دسترسی مردم به دین خالص و کامل الهی نمی توان به می ان آورد و [در این صورت] غرض از بعثت [پیامبران] تحقق نخواهد یافت.»

و باز به بیانی روشن تر :

«ابلاغ و تبیین احکام و مقررات الهی توسط راهنمایان غیر معصوم ، ره به جایی نخواهد برد و بلکه خود ، موجب گمراهی خواهد شد.»<sup>۱</sup>

اما آیا این ادعا واقعاً درست است؟ آیا سعادت و کمال انسان، فقط و فقط در گرو فهم معصومانه دین و عمل کردن به تمام احکام ریز و درشت شریعت بدون کوچکترین نقص و خطایی است؟ آیا بین این دو رابطه ای ضروری و علی و معلولی وجود دارد که

<sup>۱</sup> - پیشین ، ص ۲۰

خلاف آن محال است؟ کدام دلیل بر این ادعا اقامه شده است؟ از اینها گذشته اگر چنین باشد، تکلیف مردم در دوران غیبت راهنمایان معصوم چیست؟ چرا خداوند فکری برای دوران غیبت امام معصوم (که از هزار و صد سال پیش شروع شده و ممکن است تا هزاران سال دیگر هم ادامه یابد) نکرده و مردم را به حال خود رها کرده است؟ آیا در اینجا همان نقض غرضی که همواره از آن وحشت داشتیم رخ نداده است؟ برای روشن شدن مطلب، استدلال مذکور را یک بار دیگر بازسازی می کنیم و به دوران پس از امام یازدهم (ع) انتقال می دهیم تا ضعف آن آشکار شود. سوال این است که آیا شارع مقدس برای دوران غیبت و برای جبران و پر کردن خلاء وجود امامان معصوم (جهت تبیین معصومانۀ دین) فکری کرده است یا نه؟ و اگر فکری کرده، این فکر چه بوده است؟ پاسخ عموم عالمان و متکلمان شیعه این است که شارع مقدس، مردم را به فقهایی واجد شرایط ارجاع داده است و از این پس، عالمان و فقیهان امت، باید با بهره گیری از قرآن، سنت پیامبر (ص) و تعالیم امامان معصوم، به راهنمایی مردم بپردازند و احکام الهی و تعالیم دینی را به آنها بیاموزند. اینجاست که آدمی در شک و حیرت فرو می رود و از خود می پرسد که آیا عالمان شیعه واقعاً فراموش کرده اند که در هنگام اثبات ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر (ص) و ضرورت عصمت راهنمایان و مفسران وحی، می گفتند:

«بدون وجود اشخاصی که در تبیین دین، معصومانه عمل کنند، سخن از دسترسی مردم به دین خالص و کامل الهی نمی توان به میان آورد و غرض از بعثت [پیامبر(ص)] تحقق نخواهد یافت.»

آیا آنچه فقها به مردم می دهند، دین خالص و کامل الهی است؟ مسلماً پاسخ منفی است، چرا که هر چند منابع دین (یعنی قرآن و سنت قطعی) عاری از نقص و خطاست، اما فقیهانی که به این منابع رجوع می کنند معصوم نیستند. بنا براین در درک و فهم آنها از قرآن و سنت، ممکن است هزار گونه نقص و خطا و ناخالصی باشد و حتی خود فقیهان، به این حقیقت اعتراف دارند. پس چگونه است که شارع مقدس، برای دوران پس از پیامبر، به مرجعیت فقها راضی نشده و آن را مناقض با غرض بعثت پیامبر دانسته، اما برای دوران غیبت، راضی به این امر شده است؟ آدمی از این همه تناقض گویی و فراموشکاری حیران می ماند. از طرفی برای اثبات ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر می گویند:

«ابلاغ و تبیین احکام و مقررات الهی توسط راهنمایان غیر معصوم ره به جایی نمی برد و بلکه خود موجب گمراهی خواهد شد.»

و با این طریق می خواهند ضرورت وجود امامان معصوم، (برای تبیین و تفسیر معصومانه از دین) را اثبات می کنند و از طرفی می گویند: شارع مقدس، برای دوران غیبت، مردم را به فقهای امت ارجاع داده است؟! آیا شارع مقدس برای دوران غیبت راهی را برگزیده است که ره به جایی نمی برد و بلکه موجب گمراهی نیز خواهد شد؟ اگر

محکم ترین دلیل عقلی در اثبات ضرورت عصمت امامان، همین باشد که آوردیم، تکلیف

ادله دیگر از پیش معلوم است.